

مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی رهیافت

سال سیزدهم، شماره ۴۹، زمستان ۱۳۹۸
صفحه ۴۵ تا ۶۴

نهادهای فرهنگی و رابطه آنها با توسعه نیافتگی سیاسی

در عصر پهلوی اول

نادر خدادادی لزر جان / دانشجوی دوره دکتری علوم سیاسی (مسایل ایران)، دانشکده حقوق،
الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
naderkhodadadilazarjani@gmail.com

صادق زیبا کلام / استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران، (نویسنده مسئول)
zibakalam2@gmail.com

احمد ساعی / دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ایران. Ahamadsaie@yahoo.de
چکیده

این مقاله به بررسی نقش نهادهای فرهنگی بر توسعه نیافتگی سیاسی در دوره پهلوی اول می‌پردازد. سؤال اصلی این مقاله آن است که نهادهای فرهنگی در دوره پهلوی اول چه رابطه‌ای با توسعه سیاسی داشته‌اند؟ فرضیه مقاله این است که نهادهای فرهنگی دوره رضاشاه در متن نگاه وی به نوسازی (مبتنی بر ناسیونالیسم و سکولاریسم) معنا پیدا کرده و در جهت طرد مولفه‌های سنتی جامعه اسلامی عمل می‌کردند که این امر به معنای نادیده انگاشتن ارزش‌های بخش مهمی از جامعه سنتی بوده و بنابراین ضد توسعه سیاسی به حساب می‌آید. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که نهادهای فرهنگی در این دوره در خدمت برداشت کمالیستی رضاشاه از توسعه بوده و چون تحت سلطه شاه قرار داشتند صرفاً بازنمایی ارزش‌های گزینشی و سطحی وی از توسعه و نوسازی بودند و از آنجایی که رضاشاه بعد جمهوری خواهی را تحمل نمی‌کرد این نهادها در نهایت نتوانستند مشارکت سیاسی را تقویت کنند. روش تحقیق در این مقاله توصفی، تحلیلی و جمع‌آوری داده‌های مختلف از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی به شیوه فیش برداری تهیه گردیده و با نگاه جامعه‌شناختی - تاریخی بدان نگریسته و تجزیه و تحلیل گردیده است.

کلیدواژه: نهادهای فرهنگی، ناسیونالیسم، سکولاریسم، پهلوی اول، توسعه سیاسی، مشارکت سیاسی.

تاریخ تأیید ۱۳۹۸/۱۱/۱۸

تاریخ دریافت ۱۳۹۸/۰۹/۳۰

مقدمه

نوسازی را می‌توان تغییرات اجتماعی منبعث از مدرنیته و به منظور دستیابی به جامعه ای مدرن و توسعه یافته تعریف کرد که در تجربه اروپایی به نحو اساسی و ساختاری و در همه جوانب و حوزه‌ها به صورت یکپارچه و نظام مند صورت گرفت. در این روند جامعه سنتی، کشاورزی با محوریت کلیسا، ارباب و زمیندار و شاه، دگرگون شد و جامعه ای مدرن بر پایه عقل و علم و با هدایت بورژوازی ایفای نقش دولت مطلقه و بعد دولت ملی و مدرن و دموکراتیک تحقق یافت. به عبارت دیگر غرب به کمک مقوله‌هایی همچون عقلانیت، علم، انسان باوری، سکولاریسم، تفرد، آزادی و حقوق فردی، مالکیت خصوصی، جدایی دین از دولت، حکومت قانون، انباشت سرمایه و ... به فرایند توسعه پرداخت (علم و همکاران، ۱۳۹۳: ۶۲). یکی از ابعاد مهم این فرایند، توسعه سیاسی است. توسعه سیاسی از جمله مباحثی است که در چند دهه اخیر توجه عده زیادی از پژوهشگران را عمیقاً به خود جلب کرده و در کانون علائق فکری اندیشمندان علوم اجتماعی و علوم سیاسی قرار گرفته است. این مفهوم، به ویژه برای نخبگان فکری کشورهای در حال توسعه از اولویت و اهمیت مضاعفی برخوردار است، چرا که خواه ناخواه تحت تأثیر آن قرار دارند (پرزورسکی، ۱۳۸۶ در اعتباریان خوراسگانی و قلی پور مقدم، ۱۳۹۶: ۱۲۷). اگرچه بحث توسعه در افق تاریخی عصر روشنگری وجود داشته و ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز داشته و تحت عنوان مقوله «پیشرفت» مطرح بوده است، اما تئوری‌های توسعه به طور عمده پس از جنگ جهانی دوم مطرح شده اند. درواقع نظریات جدید توسعه از دهه ۱۹۵۱ رشد پیدا کرده‌اند (ساعی، ۱۳۸۴). توسعه سیاسی توسط نهادهایی صورت می‌گیرد که ریشه در تحول فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه دارند. در ایران این فرایند نوسازی و توسعه سیاسی از دوره رضاشاه و پس از دیدار وی از ترکیه به کشور راه یافت. با اینحال به‌رغم نوسازی اقتصادی و اجتماعی، این امر در بعد فرهنگی و سیاسی تحولی را شاهد نبوده است. در حقیقت به‌رغم اینکه نهادهای مختلف فرهنگی در کشور شکل گرفتند که می‌توانستند معطوف به توسعه سیاسی باشند اما بیشتر در جهت تایید سیاست‌های آمرانه رضاشاه حرکت کردند. سئوالی که در اینجا پیش می‌آید این است که رابطه این نهادهای فرهنگی و توسعه نیافتگی سیاسی در دوره پهلوی اول چگونه بوده است؟

در مورد روش تحقیق در این مقاله می‌توان گفت: پژوهش حاضر با عنوان «نهادهای فرهنگی و رابطه آنها با توسعه نیافتگی سیاسی در عصر پهلوی اول» از نظر هدف، بنیادی

است. تحقیقات بنیادی بر دو نوع تجربی و نظری است. در تحقیقات بنیادی تجربی، داده‌ها و اطلاعات اولیه با استفاده از روش‌های آزمایش، مشاهده، مصاحبه و ... گردآوری شده و از طریق روش‌های آماری مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۸۸). براین اساس اطلاعات و مواد اولیه تحلیل به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده و سپس به روش‌های مختلف استدلال مورد تجزیه و تحلیل عقلانی قرار گرفته و نتیجه‌گیری می‌شود.

پیشینه تحقیق

«فرهنگ و سیاست‌های فرهنگی در دوره رضاشاه» نوشته دووس و ورنر (Devos & Werner، ۲۰۱۴) مجموعه‌ای از پژوهش‌های نوآورانه در خصوص تعامل فرهنگ و سیاست است که برنامه مدرن سازی پهلوی اول را همراهی می‌کرده است. بررسی طیف وسیعی از تعامل‌های چند بعدی در این حوزه‌ها نقش مهمی در تغییرات دراماتیک حادث در ایران عصر رضاشاه داشته است. یاراحمدی (۱۳۹۰) در پایان نامه خود با عنوان «بررسی تأثیر سیاست یکپارچه سازی فرهنگی حکومت رضاشاه در تمرکزگرایی» معتقد است به لحاظ فرهنگی حکومت رضاشاه به پیروی از الگوهای اروپایی ملت سازی، به دنبال ایجاد ملتی واحد، تحت لوای یک دولت مرکزی بود. صلاح (۱۳۸۴) در کتاب خود با عنوان «کشف حجاب، زمینه‌ها، پیامدها و واکنشها» معتقد است حکومت پهلوی از ابتدای تشکیل خود موظف بود دو هدف اساسی را تعقیب کند: جدا ساختن دین از صحنه زندگی اجتماعی و مبارزه با روحانیت. رضاشاه استراتژی اسلام زدایی انگلستان در ایران را به طرز پیچیده و زمانبندی شده به مرحله اجرا درآورد. فرهادی و کاظمی (۱۳۹۶) در «بررسی نقش نخبگان سیاسی ایران و ترکیه در توسعه سیاسی» به بررسی نقش نخبگان سیاسی در توسعه سیاسی ایران و ترکیه پرداخته و نقش رضاشاه و آتاتورک را در توسعه سیاسی مورد مطالعه قرار دادند. نویسندگان درصدد صورت بندی اشتراکات و تفاوت‌های آنها بوده اند

تمامی پژوهش‌های مذکور به بررسی سیاست‌های رضاشاه و یا در بهترین حالت ابعاد فرهنگی آنها تاکید کرده اند. اما پژوهش حاضر تلاش دارد تا رابطه نهادهای فرهنگی و توسعه نیافتگی سیاسی را بررسی کند که اساسا در نوع خود جدید می‌باشد. در حقیقت این تحقیق نمادهای فرهنگی رضاشاه که در رسانه‌ها و تبلیغات مظهر توسعه سیاسی بوده اند را تبلور توسعه نیافتگی سیاسی و عاملی در این راستا می‌داند و تلاش دارد آن را اثبات کند.

چارچوب نظری: نظریات توسعه سیاسی

توسعه سیاسی، واژه ای جامعه شناختی است که از سوی مکاتب غربی به عنوان راهکاری برای کشورهای توسعه نیافته و جهان سومی ارائه گردیده است. «توسعه» به معنای بهبود و گسترش همه شرایط و جنبه‌های مادی و معنوی زندگی اجتماعی و یا فرایند بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی افراد جامعه می‌باشد. توسعه سیاسی در اصطلاح به معنای افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادی و تغییرات اساسی در یک جامعه است. (اعتباریان خوراسگانی و قلی‌پور مقدم، ۱۳۹۶: ۱۲۸). مطابق با این امر، نظریات متعددی در خصوص این مفهوم مطرح می‌شود و اندیشمندان مختلف هر کدام از زاویه متفاوتی به آن نگاه می‌کنند.

لیپست معتقد به تقدم شرایط اقتصادی بر توسعه سیاسی است. وی قبل از شروع به تحلیل یافته‌های خود متغیرهای دموکراسی سیاسی و توسعه اقتصادی را شناسایی و تعریف می‌کند و سپس با پشتوانه این متغیرها به بررسی یافته‌های تحقیقی خود مبادرت می‌کند. در نگاه لیپست دموکراسی به نظامی سیاسی گفته می‌شود که به طور منظم، فرصت‌های قانونی را برای تغییر حاکمان ارائه کرده و به مردم اجازه می‌دهد تا از طریق انتخاب نخبگان سیاسی در تصمیم‌گیری‌های عمده اعمال نظر و نفوذ نمایند (Lipset, 1994: 18).

آلموند و پاول از نظر طبقه‌بندی نظریات توسعه سیاسی متعلق به رهیافت کارکردگرایی توسعه سیاسی هستند. آنها توسعه سیاسی را به صورت افزایش متمایز شدن و تخصصی شدن ساختار سیاسی و گسترش سکولاریزاسیون فرهنگ سیاسی تعریف می‌کنند. منظور از سکولاریزاسیون فرایندی است که در آن انسانها به صورت فزاینده‌ای در کنش‌های سیاسی خود عقلانی‌تر، تحلیلی‌تر و تجربی‌تر می‌شوند (Bill & Hardgrave, 1981: 72-73). آنها توسعه سیاسی را با توجه به چنین تعریفی به معنی افزایش تاثیر و کارایی عملکرد سیستم سیاسی یا افزایش قابلیت‌های سیستم می‌دانند. آنان اساساً به قابلیت سیستم برای حل مشکلات و به توانایی‌های نظام سیاسی برای پاسخگویی موفقیت آمیز به مشکلات و تقاضاهای جدید توجه دارند. این دو قابلیت‌ها یا توانایی‌های کارکردی نظام‌ها را کارویژه‌هایی می‌دانند که تمامی نظام‌های سیاسی در ارتباط با محیط خود انجام می‌دهند (Almond & Powell, 1966: 14). این قابلیت‌ها به پنج دسته تقسیم می‌شوند: قابلیت استخراجی که به عملکرد نظام برای استخراج و دستیابی به منابع و هدایت رفتار افراد محیط داخلی و خارجی اشاره دارد. قابلیت تنظیمی که به عملکرد نظام در کنترل و هدایت رفتار

افراد و گروهها ناظر است. قابلیت توزیعی که به تخصیص ارزشها، اعتبارات، کالاها، خدمات، شئونات، سمتها و انواع فرصتها اشاره دارد. قابلیت سمبولیک که ناظر بر سمبل ویژه جریان یابنده از نظام سیاسی به درون جامعه و محیط بین المللی است. قابلیت پاسخگویی که به رابطه میان دادهها و ستاندهها، شیوه پاسخگویی به تقاضاها و تبیین پیش بینی در حوزه سیاسی اشاره دارد (Bill & Hardgrave, 1981:71-72). بنابراین مشخص می شود که تقاضای بیش از حد نسبت به ظرفیت سیستم موجب بی ثباتی می شود و ظرفیت بیش از حد همراه با عدم مشارکت کافی، منجر به حکومت اقتدار گرا می گردد. لوسین پای، افزایش ثبات سیاسی و استقرار دموکراسی و گسترش جامعه مدنی و یک دولت - ملت کارآمد را مولفه های اساسی توسعه سیاسی می داند (پای، ۱۳۷۰: ۴۱). پای عقیده داشت نخستین گام در راه توسعه سیاسی، تکامل یافتن نظام دولت ملی است. او توسعه سیاسی را مفهومی اساسی می داند که به تدریج در سراسر جهان گسترش می یابد. وی معتقد است که تمام جوامع علایم مشترکی از مدرنیسم دارند که شامل سه مولفه تقویت برابری، بهبود کاراییهای سیاسی و تمایز گذاری ساختاری می شود (Pye, 1967:47-45). از نظر او نشانه های توسعه سیاسی را می توان در سه سطح مختلف دید: از لحاظ جمعیت به صورت یک کل، از لحاظ انجام منظم کارهای حکومتی و عمومی، و از لحاظ سازمان جامعه مدنی (میرزایی، ۱۳۹۲: ۳۴ در ملک پور و همکاران، ۱۳۹۷: ۸۵-۸۳).

هانینگتون برجسته ترین نماینده رویکرد نهادگرایی است و توسعه مطلوب سیاسی را وقتی محقق می داند که نظام سیاسی بتواند با تمرکز منابع قدرت نهادهای انعطاف پذیر پیچیده، خودمختار و همبسته بوجود آورد. محورهای اساسی توسعه سیاسی حول سه محور مردم، سیستم سیاسی و سازمان حکومت تقسیم می شود. نخست در ارتباط با مردم توسعه سیاسی یعنی تغییر از وضعیت پراکندگی وسیع مردم به نوعی انسجام در حال گسترش از شهروندان فعال. دوم در ارتباط با عملکرد سیستماتیک دولت و بخش عمومی توسعه سیاسی یعنی گسترش ظرفیت سیستم سیاسی برای اداره امور عمومی، کنترل اختلافات و برآمدن از عهده تقاضاهای عمومی. سوم در ارتباط با سازمان حکومت. توسعه سیاسی یعنی افزایش تمایز ساختاری و تخصیصی تر شدن کارکردها و متمرکز کردن همه سازمانها و نهادهای مشارکت کننده (امین زاده، ۱۳۷۶: ۱۱۷).

رابطه فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی

فرهنگ سیاسی در نظام‌های سیاسی از سه بُعد قابل ارزیابی است: ابعاد شناختی، یا دانش نسبت به نظام سیاسی، نهادها، ورودیها و خروجیهای نظام سیاسی، ۲. ابعاد احساسی: یا احساس شهروندان نسبت به نظام سیاسی و مسئولین و عملکرد نهادها. ۳- ابعاد ارزیابی: یا نحوه تجزیه و تحلیل شهروندان از مسائل سیاسی جامعه و کشور خود (سریع القلم، ۱۳۹۳: ۲۸). چهار سطح زندگی سیاسی هم عبارتند از: ۷. سطح نظام به عنوان یک کل، ۲. دروندادها به معنی تقاضاهای وارده به سیستم سیاسی. بروندادها به معنی تصمیمات اتخاذ شده توسط سیستم و ۴. خود (فرد) به عنوان بازیگر سیاسی (شهرام نیا، ۱۳۸۶: ۴۶۶). در همین راستا آلموند و وربا، نیز با کاربرد نگرشهای سه گانه شناختی، عاطفی و ارزشی، نسبت به چهار سطح اصلی زندگی سیاسی یعنی سطح نظام، ورودیها، خروجیها و فرآیندها، سه نوع فرهنگ سیاسی یعنی فرهنگ سیاسی محدود، تبعی و مشارکتی را معین میکنند آلموند و وربا، افراد را در پیوند با آگاهی سیاسی و مشارکت سیاسی در سه سنخ دسته بندی کرده اند: نخست، کوتاه بینان که هنوز سیاست را حوزه‌های مستقل در نظر نگرفته و چنین می‌انگارند که در سنجش با حوزه‌های دیگر کمتر مورد استقبال عمومی است. دوم، افراد مطیع که از رویدادها و چند و چون نظام‌های سیاسی آگاه هستند ولی خود را درگیر آنها نمی‌کنند و سوم، مشارکت جویان که یکسره درگیر وظایف سیاسی اند و خود را در برابر دیگران مسئول می‌دانند (صادقی و قنبری، ۱۳۹۶: ۱۲۷). سرانجام باید گفت در بررسی پدیده‌های اجتماعی _ سیاسی چهار سطح تحلیل در علوم سیاسی استفاده شده است: فرد، گروه، دولت و جامعه. نظریه فرهنگ سیاسی با برگزیدن جامعه به عنوان موضوع شناسا، در واقع سطح تحلیل چهارم را برگزیده است.

۱- ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ایران

فرهنگ از جمله مفاهیم تاثیر گذار و جهت دهنده به رفتارهای جامعه است. به طوری که شاکله نظام سیاسی از ارزش‌ها و الگوهای رفتاری موجود در هر جامعه تاثیر می‌پذیرد. آلموند و وربا فرهنگ سیاسی را با توجه به جهت گیری‌های ارزشی و شناختی به سه دسته فرهنگ سیاسی مشارکتی، تبعی و محدود تقسیم نموده اند. از نظر آنان فرهنگ سیاسی مشارکتی در جوامع پیشرفته وجود دارد. مشارکت کنندگان سیاسی از ساختار و روند سیاسی و خواسته‌های خود آگاهی دارند و در کار تصمیم گیری نیز دخالت می‌کنند. در فرهنگ تبعی، مردم بصورت انفعالی با سیاست برخورد می‌کنند و رابطه فرد با نظام سیاسی محدود

که در آن افراد با نظام سیاسی آشنایی ندارند بدین گونه است که فکر نمی کنند یک شهروند و یا عضوی از یک ملت هستند (فرزانه پور و فیضی، ۱۳۹۷: ۱۴۱).

براساس این تقسیم بندی سه گانه می توان گفت فرهنگ سیاسی در ایران به دلایل مختلف، فرهنگ تبعی بوده است و تمرکز منابع در دست قدرت حاکم مطلقه، نیاز به تداوم این فرهنگ را افزایش داده است. پس جامعه ایران که نمودی از فرهنگ تبعی و پدرسالار است خصلتی شخصی و پاتریمونیالیستی قدرت، غیررسمی بودن سیاست، عدم توسعه جامعه مدنی و انحصار قدرت سیاسی در دست معدودی از گروههای برگزیده از عمده ترین ویژگی های آن سات. در این فرهنگ که شاه در راس قدرت قرار داشت مردم رعیت محسوب می شدند. در این فرهنگ پاتریمونیال که موید فرهنگ سیاسی تبعی است بدینی و بی اعتمادی سیاسی و پیدایش عنصر تقرب یعنی نزدیکی به شاه برای حفظ جان و مال خود بسیار مورد توجه بود. با یانحال نسبت به حکام سیاسی بی اعتمادی نیز وجود داشت (بشیری، ۱۳۸۰: ۱۵۸). بی اعتمادی، تملق و چاپلوسی در این فرهنگ سیاسی از برجسته ترین خصایص فرهنگی به حساب می آیند که در دوره پهلوی مجال بروز یافت

۲- رویکرد هویتی رضاشاه بر مبنای یکپارچه سازی فرهنگی

مسئله هویت ایرانی همواره به دلایل تاریخی، سیاسی و اجتماعی دچار تغییر بوده است. این مولفه تحت تاثیر رویارویی و ارتباط تمدنی با یونانی ها و رومی ها، ارتباط با اسلام، رویارویی و ارتباط ایران با جهان غرب بوده است (آزاد ارمکی، ۱۳۸۶: ۲۲-۲۱). در مورد زمان پیدایش هویت ایرانی، برخی پژوهشگران معتقدند تمرکز زبانی، دینی، سیاسی و مکانی آن در دوره ساسانی حادث شده بود. بدین معنی که استقرار پادشاهی ساسانی و دین زرتشتی، همراه با رسمیت یافتن اسطوره های دینی و قومی درباره آفرینش و تاریخ و جایگاه جغرافیایی ایران، بنیان های اصلی هویت اقوام ایرانی را شکل داده بود. ورود اسلام به ایران، بسیاری از ویژگی های ملی ایرانی در همراهی با ساخت جدید تداوم پیدا کردند و ویژگی های جدیدی نیز به مفهوم هویت ایرانی اضافه گردید. تا اینکه در دوران صفوی با استقرار دولت مرکزی، مفهوم ایران پس از نهصد سال فترت، تعین و تشخص سیاسی و دینی پیدا کرد. در این دوران پادشاهان صفوی هم خود را «کلب آستان علی» و هم «شاهنشاه ایران» می دانستند. با اینحال این دولت ملی با آنچه در غرب وجود داشت تفاوت داشت. از جمله اینه جامعه مدنی و ملت در پیدایش آن نقشی نداشت. بعلاوه ملاک تعین هویت توده های مردم، اسلام و تشیع و اجتماعات کوچک محلی و طایفه ای بود (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۵۷-۱۵۶).

حکومت قاجاریه نیز به تبعیت از صفوی، تشیع را به عنوان مذهب رسمی ایران اعلام کرد و همان آداب و رسوم شیعی را ادامه داد. به گفته بشیریه در این زمان به دلیل مسلط بودن گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی، هویت سراسری احساس نمی شد چرا که این گفتمان خود محصول هویت‌های قومی، مذهبی، محلی و ... بود (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۱۹).

به قدرت رسیدن رضاشاه فرایند شکل‌گیری هویت ملی را تسریع بخشید و دور جدید در آرایش هویتی جامعه ایران آغاز شد. در این دوره با توجه به اینکه یکی از اهداف اساسی وی تبیین معیارهای جدیدی برای هویت ملی ایرانیان بود تلاش شد تا مبانی جدیدی برای انسجام ملی فراهم شود. در این دوره، تلاش بر این بود که از نقش دین و مذهب به عنوان وسیله‌ای برای انسجام ملی کاسته شود و با تکیه بر مضامینی چون توسعه و نوسازی به شیوه اروپایی، ناسیونالیسم و جز آن، هویت‌های پراکنده و پاره‌پاره موجود در جامعه، در یک هویت سراسری جمع شود (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۲۲). از همین روی می‌بایست به یاری ایدئولوژی دولتی، هویت یکپارچه‌ای به نام «ملیت ایرانی» بر فراز هویت‌های متکثر جامعه تشکیل می‌شد. هرچند آن چه در آیین ایدئولوژی رسمی به عنوان ایده آل ظاهر می‌شد با آنچه در صحنه موجود در جامعه مشهود بود طبعاً تفاوت آشکاری وجود داشت. در این ایده آل همه تفاوت‌های هویت بخش پیشین می‌بایست در درون هویتی یگانه و یکپارچه حول محور مؤلفه‌هایی مشخص، ادغام شود. اما طرح هویت‌سازی ملی نتوانست ممیزات دینی و زبانی و قومی ایرانیان را به طور کامل از میان بردارد. شاه محوری، ایران‌گرایی و احیای تمدن باستان ایرانی، غرب‌گرایی و توجه صرف بر ظواهر تمدنی غرب، را می‌توان مهمترین مؤلفه‌های هویت نوین ایران در دوره رضاشاه دانست.

سیاست یکپارچه‌سازی فرهنگی حکومت رضاشاه و مؤلفه‌های آن نقش اساسی در تکوین هویت نوین ایفا می‌کرد. در این راستا کم‌رنگ کردن- یا محو خرده فرهنگ‌ها و هویت‌های موجود در جامعه به منظور خلق یک فرهنگ واحد با مؤلفه‌های مشخص، برای ایجاد هویت ملی، از اولویت‌های حکومت رضاشاه محسوب می‌شد. حکومت رضاشاه عمدتاً بر اساس ابزار و روش‌های فرهنگی می‌توانست مؤلفه‌های هویتی خود را به جامعه القا کند. بنابراین سیاست یکپارچه‌سازی فرهنگی به گونه‌ای تدوین و اجرا می‌شد که بتواند بازگوکننده محورها و ذکر شده باشد. به عنوان نمونه در زمینه آموزش، حکومت با به کارگیری ساز و کارهای آموزشی، ارزش‌های مورد نظر خود را در زمینه هویت مطلوب اجتماعی به شهروندان منتقل می‌کرد و دانش‌آموزان در سطوح مختلف، سبک زندگی خاصی را به

عنوان بهترین سبک فرا می گرفتند (معزی دیلمی، ۲۶). حکومت از طریق آموزش می توانست مبانی و ارزش های مورد نظر خود را درباره هویت ملی به جامعه منتقل کند. همچنین به کارگیری ناسیونالیسم با تأکید بر ایران باستان، به عنوان یک ایدئولوژی حکومتی، تلاشی در جهت نادیده گرفتن هویت اسلامی، به عنوان اصلی ترین عامل انسجام بخش جامعه و احیای فره دیرینه شاهنشاهی ایران باستان در قالب حکومت پهلوی از جمله اقداماتی بود که در راستای ایجاد هویت نوین صورت گرفت (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۲۸۱).

این سیاست ها در پرتو و با هدف بلند مدت تبدیل امپراتوری کثیرالمله به دولتی یکپارچه با مردمان واحد، ملت واحد، زبان واحد، فرهنگ واحد و اقتدار سیاسی واحد ارتباط نزدیک داشت. سواد فارسی با توسعه مدارس دولتی، بوروکراسی دولتی، دادگاههای مدنی و ارتباطات جمعی توسط حکومت افزایش یافت. برعکس آموزش زبانهای غیر فارسی بویژه آذری، عربی و ارمنی با تعطیل معهود مدارس و نشریات چاپی اقلیتها کاهش یافت. از طریق فرهنگستان بسیاری از واژه ها تغییر نام یافت و معادل فارسی برای آنها پیدا شد. همین طور در سال ۱۳۰۷ مجلس لباس قدیم اقوام ایرانی را غیر قانونی و همه مردان را به استثنای روحانیون ثبت نام کرده مجبور به پوشیدن لباس غربی و گذاشتن کلاه پهلوی کرد. رژیم برای تضعیف امتیازات اجتماعی بقیه عناوین افتخاری مانند میزا، خان، بیگ، امیر، شیخ و سردار را لغو کرد. «انجمن پرورش افکار» را به سرمشق از ماشینهای تبلیغاتی ایتالیای فاشیست و آلمان نازی برای تفهیم آگاهی ملی به مردم از طریق مجله، جزوه، کتابهای درسی و روزنامه و برنامه های رادیویی تشکیل داد (ریعی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۰۵).

۳- نهادهای فرهنگی در دوران رضاشاه و رویکرد یکپارچه گرایانه

رویکرد رضاشاه به یک ایران یکپارچه به لحاظ هویتی از طریق طیفی از نهادهای مختلف فرهنگی انجام گرفت که در اینجا مهمترین آنها مورد بررسی قرار می گیرند:

۳-۱ نهادهای آموزشی

زبان از جمله مهمترین مولفه های هویت بخش در هر جامعه ای محسوب می شود و عنصری انسجام بخش به منظور اثربخشی کنش های اقتصادی، سیاسی، اداری، نظامی و آموزشی محسوب می شود. از سوی دیگر زبان ملی نیازمند نهاد یا سازمانی است که برای مفاهیم علمی و فنی جدید واژگان جدیدی داشته باشد. قدیمی ترین سازمان در این زمینه به «آکادمی فرانسه» برمی گردد که در سال ۱۶۳۵ زیر نظر دولت و به منظور گسترش یکپارچگی و پالایش زبان فرانسه تشکیل شد (احمدی، ۱۳۸۸: ۸۳). در ایران اما تا زمان شکل

گیری مشروطه، زبان واحد ملی در کشور وجود نداشت و مناطق مختلف به زبان محلی خود سخن می گفتند. اندیشه عمومیت بخشی به زبان فارسی و اصلاح آن اولین بار در آراء منورالفکران مشروطه بویژه میرزا آقاخان کرمانی و فتحعلی آخوندزاده نمود پیدا کرد. کرمانی معتقد بود قوام یک ملت به قوام زبان بستگی دارد و قومی که زبانش محو شود قومیت خود را از دست می دهد. آخوندزاده نیز زبان و نژاد را مولفه مهم پدیدآورنده «ملت» می دانست و حتی تلاش کرد تا الفباء را تغییر دهد (قنبری، ۱۳۸۵: ۶۰-۵۹). با اینحال و به رغم تشکیل انجمن های ادبی در تهران و برخی شهرها با هدف ترویج عقاید نو و ساختن واژه های فارسی برای بیان آنها (اتابکی، ۱۳۷۶: ۲۲۶)، در این دوران تلاش عملی و منسجمی در این راستا صورت نگرفت و تحول نظام آموزشی به پس از کودتای ۱۲۹۹ واگذار شد که رضاشاه برای اصلاح زبان فارسی و تعمیم آن به صورت گسترده تر وارد عمل شد. سیاست رضاشاه برای انسجام بخشی به هویت ملی از طریق زبان واحد انسجام بخش به دوره ای برمی گردد که او در وزارت جنگ بود. در این زمان، وی انجمنی را تاسیس کرده بود تا به معادل سازی فارسی برای لغات و اصطلاحات نظامی اقدام کند. زمانی هم که به سلطنت رسید در نظام آموزشی کشور زبان فارسی به عنوان زبان آموزشی نوشتاری رسمیت یافت و چاپ و نشر کتب به زبان های ترکی، کردی و ... ممنوع شد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۴۳۶). در سال ۱۳۱۲ «دارالمعلمین عالی» انجمنی را تاسیس کرد تا مفاهیم نو در هنرها و علوم را پیشنهاد کند. سال ۱۳۱۳ شاهد همکاری وزارت معارف و دانشکده پزشکی برای گردآوری، ترجمه و یکدست سازی واژگان پزشکی بود. همچنین دستور تعویض تابلوهای فروشگاه و مغازه هایی داده شد که با خطوط غیرفارسی نوشته شده بودند (صفایی، ۱۳۵۶: ۹۱-۹۰). روند یکپارچه سازی زبانی با تاسیس فرهنگستان شکل منسجم تری به خود گرفت. فرهنگستان که وظایف مهمی در زمینه دستور زبان، اصطلاحات پیشه وران، کتاب های قدیمی، اصطلاحات محلی و خط را برعهده داشت ضمن تعدیل نگرش های مختلف در زمینه واژه های جدید- تا زمان به محاق رفتن در سال ۱۳۲۰- اقدامات مهمی را در زمینه تغییر نام شهرها و حتی تغییر اسامی ایلات انجام داد (مکی، ۱۳۶۲: ۲۰۸). اگرچه فرهنگستان وظایف مهمی را در راستای اصلاح زبان فارسی برعهده داشت با اینحال بیشتر به معادل سازی برای واژه های فارسی محدود شده و به علت تندروری در سره سازی زبان فارسی و بی توجهی به ساختارهای فرهنگی و نیازهای واقعی روز زبان، نتایج چندانی را بدست نیاورد.

۲-۳ سازمان پیشاهنگی

ریشه‌های رسمی شکل‌گیری پیشاهنگی را می‌توان در اقدامات بیدن پارول، ژنرال ارتش انگلیس یافت که در پی ناتوانی روحی و جسمی سربازانش در نبرد با آفریقاییان، نهضت تربیتی را برای پرورش نسل جدید تاسیس کرد. آموزش‌ها اولین اردوی پیشاهنگی از روش‌های تعدیل یافته نظامی، اصول تربیتی زولوها و دیگر قبایل آفریقایی و شیوه‌های مدرن تربیت بدنی گرفته شده بود. این آموزه‌ها ایمان به خدا، اطاعت از مقررات و قوانین، داشتن خلق و خو و صفات نیک، آمادگی فکری و جسمی و روحی برای قبول مسئولیت و انجام وظایف را امل می‌شد (یاراحمدی، ۱۳۹۰: ۱۰۸-۱۰۷). طرح پیشاهنگی در ایران، در دو مرحله قابل بررسی است. مرحله نخست از سوی برخی تحصیل‌کردگان غربی قبل از پادشاهی رضاخان مطرح شد. اینان تعالیم پیشاهنگی را بهترین طریقه تربیتی و دارویی مؤثر بر آلام اجتماعی و کاستی‌های اخلاق اجتماعی تلقی کرده و به آن سیمایی اصلاح طلبانه داده بودند. این مرحله از پیشاهنگی مدتی با رکود مواجه گردید تا اینکه در مرحله بعد، در سایه حکومت رضاشاه با انگیزه‌های چند جانبه به لحاظ کمی و کیفی رشد کرد. پیشینه پیشاهنگی در ایران به فعالیت‌های ورزشی «انجمن مؤسسين ورزش» پیش از کودتای ۱۲۹۹ ه.ش که با شرکت میرزا مهدی خان ورزنده تأسیس شد، باز می‌گردد. نهاد فرهنگی پیشاهنگی به توصیه امین زاده و در راستای فرهنگی شدن کامل به سبک غربی با گرفتن الگوی ترکیه و پس از آن با استقبال علی اصغر حکمت شکل گرفت و در سال ۱۳۰۶ مجله پیشاهنگی را در راستای تقویت حس وطن دوستی در میان جوانان و نوجوانان نیز تاسیس کرد. مدل زنان این نهاد، «کانون بانوان» بود که به ریاست شمس پهلوی در سال ۱۳۱۴ تاسیس شد و در راستای کشف حجاب و اقدامات فرهنگی (غربی شدن) توسط حکمت صورت گرفت.

۳-۳ سازمان پرورش افکار

اندیشه تأسیس سازمان پرورش افکار در روزگاری که تشویش و ناامنی و خطر فروپاشی نظام‌های سیاسی حاکم به سبب جنگ جهانی دوم بر دنیا حاکم شده بود و بیم آن می‌رفت که دامنه اش تا ایران نیز گسترده شود متن دفتری را واداشت تا سازمانی تأسیس کند که یکپارچگی فرهنگی را در کشور حاکم کند (کارگر اسفندیاری، ۱۳۹۵: ۱۴۴). این سازمان تجلی تمام فعالیت‌های فرهنگی عصر رضاشاه محسوب می‌شود و در سال ۱۳۱۷ زیر نظر احمد متین دفتری تشکیل شد و موضوعات متنوع و مختلفی را از اخلاق و ادبیات گرفته تا میهن پرستی و وفاداری به شاه به مباحثه می‌گذاشت (دریگی، ۱۳۸۲: ۱۸۳-۱۸۲). سازمان پرورش افکار به مثابه یک سازمان متمرکز و در عین حال جامع هم شامل کمیسیون‌های

مختلفی همچون کمیسیون سخنرانی، موسیقی، رادیو، تدوین کتب درسی، مطبوعات، نمایش و هنرپیشگی و... بوده و هم موسسات و حوزه‌های جانبی مثل آموزشگاه پرورش افکار، بنگاه روزنامه نگاری، هنرستان هنرپیشگی و... می‌شد (همراز، ۱۳۷۶: ۵۸-۵۷).

۳-۴ نسوان وطن خواه

جمعیت نسوان وطنخواه را محترم اسکندریفرزند محمدعلی میرزا از اعضای جامع آدمیت در سال ۱۳۰۲ تشکیل داد. این سازمان در حقیقت جانشین «انجمن حقوق» شد که مطالبی درباره زنان ایرانی و موقعیت اجتماعی آنان به چاپ می‌رساند. پس از تعطیلی انجمن حقوق، محترم اسکندری همراه با برخی بانوان که در روزنامه‌های آن عصر همچون عالم نسوان، شکوفه و زبان زنان مقالاتی درباره آزادی زنان می‌نگاشتند بنیاد اولیه جمعیت نسوان وطن خواه را پایه گذاری کردند. طبق اساسنامه، هدف این سازمان، حفظ شعائر و قوانین اسلام و تهذیب و تربیت دختران، ترویج صنایع وطنی، باسواد کردن زنان، نگهداری از دختران بی سرپرست، تاسیس مریضخانه برای زنان فقیر و تشکیل هیئت تعاونی به منظور تکمیل صنایع وطنی بوده است ولی در واقع، هدف جمعیت، اجرای سیاست فرهنگی حکومت رضاشاه بود. این سازمان، مجله ای به نام «نسوان وطنخواه» را منتشر می‌کرد و اعضای آن هر جا که عده ای از زنان و دختران حضور داشتند به سخنرانی می‌پرداختند. یکی از اقدامات این جمعیت، اجرای اولین نمایش ویژه بانوان بود. این نمایش با نام «ماهپاره» در ماه رمضان و در منزل نورالهدی منگنه از اعضای سازمان اجرا شد. نویسنده آن علی اکبر سیاسی بود که بعدها به ریاست دانشگاه تهران رسید. اگرچه جمعیت نسوان وطنخواه از حمایت کامل حکومت برخوردار بود اما برای تسریع اهداف دولت، در سال ۱۳۱۴ جمعیت دیگری نیز تشکیل شد که رسماً به وسیله وزارت معارف اداره می‌شد که عملاً وظیفه پیشگاهی زنان را برعهده داشتند. جلسات مربوط به تشکیل این سازمان در محلی به نام دارالمعلمات زیر نظر وزیر وقت معارف، علی اصغر حکمت، اداره می‌شد و نام کانون بانوان را به خود گرفت (همراز، ۱۳۷۶: ۵۳).

۳-۵ کانون بانوان

بعد از طی ۱۰ سال از حکومت پهلوی و استحکام و تثبیت پایه‌های سیاسی - اجتماعی، زمینه عملی ساختن اهداف فرهنگی - اجتماعی حکومت در خصوص زنان فراهم آمد. تحقق نهایی این امر، مستلزم تشکیلاتی بود که به بهترین نحو، سیاست‌های فرهنگی معطوف به زنان را عملی کند. از همین رو، تشکیلات مورد نظر در قالب کانون بانوان به امر و دستور مستقیم حکومت پهلوی تشکیل شد. بدرالملوک بامداد در این باره می‌نویسد: «در ۲۲ اردیبهشت

۱۳۱۴ هـ. ش به اشاره اعلی حضرت رضاشاه کبیر و با دعوت وزیر معارف وقت - آقای علی اصغر حکمت - عده‌ای از زنان فرهنگی، انتخاب و به محل دارالمعلمات و کوچه ظهیرالاسلام خیابان شاه‌آباد دعوت شدند. به آنها گفته شد که مأموریت دارند تا جمعیتی تشکیل بدهند و اساسنامه آن را به نظر وزیر معارف برسانند. با حمایت دولت، پیشقدم نهضت آزادی زنان ایران باشند. این جمعیت در جلسات بعد نام کانون بانوان را برای خود اختیار کرد» (بامداد، ۱۳۴۷: ۸۹). با اعلام آمادگی گروهی از زنان متجدد و همسو با اهداف خاص حکومت، اساسنامه کانون بانوان در اردیبهشت ۱۳۱۴ بدین صورت تنظیم شد: کانون بانوان ایران به ریاست عالیّه والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی و معاضدت و مراقبت وزارت معارف برای اجرای مقاصد ذیل تأسیس می‌شود:

۱. تربیت فکری و اخلاقی بانوان و تعلیم خانه‌داری و پرورش طفل مطابق قواعد علمی به وسیله خطابه‌ها و نشریات و کلاس‌های اکابر و غیره.
۲. تشویق به ورزش‌های متناسب برای تربیت جسمانی با رعایت اصول صحی.
۳. ایجاد مؤسسات خیریه برای امداد به مادران بی‌بضاعت و اطفال بی‌سرپرست.
۴. ترغیب به سادگی در زندگی و استعمال امتعه وطنی (خدایار محبی، ۱۳۲۵: ۹۴-۹۳). کانون بانوان به دور از مداخله در امور سیاسی و مذهبی شروع به کار کرد. هاجر تربیت به ریاست آن انتخاب شد و با ایجاد مجالس سخنرانی، نمایشها، کلوپهای ورزشی، کتابخانه و کلاسهای اکابر، به توسعه فعالیتهای زنان پرداخت (بامداد، ۱۳۴۷: ۸۹). اهداف و مراحل عملکرد کانون بانوان از آغاز تا ماههای بعد، در دو مرحله قابل ارزیابی است: کانون بانوان از ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۴ خورشیدی تا عملی شدن رسمی کشف حجاب، به صورت مؤسسه‌ای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عمل می‌کرد در این دوره، ریاست کانون به عهده هاجر تربیت بود. اگر چه در اساسنامه به غیر سیاسی بودن کانون اشاره شده است.

۲. از ۱۳۱۵ به بعد با ریاست صدیقه دولت‌آبادی به مؤسسه‌ای تربیتی - فرهنگی تبدیل شد. در مرحله اول، اقدامات کانون بانوان در کنار امور دیگر، کاملاً در خدمت اجرای کشف حجاب بود. بدین منظور در پی تشکیل جلسه هیأت وزیران در تیرماه ۱۳۱۴ هـ. ش، علی اصغر حکمت وزیر معارف، به دستور مستقیم رضاشاه و به طور جدی برای رسمیت یافتن کشف حجاب مأمور شد (طلوعی، ۱۳۷۲: ۳۲۱). وی گروهی از رؤسای فرهنگ و رؤسای مدارس دخترانه را دعوت کرد و به دنبال آن، تصمیمات زیر گرفته شد:

۱. مجالس سخنرانی و سرودخوانی با حضور نمایندگان مجلس و مقامات عالی رتبه دولتی با شرکت دختران در مدارس دخترانه تشکیل شود.

۲. مانند این مجالس در شهرستانها نیز ترتیب داده شده و از رؤسای ادارات دولتی دعوت شود که همراه بانوانشان در جشن حضور یابند.
۳. کانون بانوان به سهم خود، برنامه‌های گسترده‌ای برای نشان دادن نقش و مقام زن در اجتماع ترتیب دهد.
۴. مدارس مختلط تا سال چهارم ابتدایی تأسیس شود و پسران و دختران در مدارس روی یک نیمکت بنشینند.
۵. پیشاهنگی دختران در مدارس دخترانه گسترش یابد.
۶. روزنامه‌ها و مجله‌ها برای آماده کردن افکار عمومی به نشر مطالب و مقالات سودمند پردازند (صفایی، ۱۳۵۶: ۱۰۹-۱۰۳).

اما با تمامی اقداماتی که وزیر معارف دست به انجام آنها زد، پیشرفت شایان توجهی مشهود نشد. قیام گوهرشاد در ۲۰ تیر ۱۳۱۴ که با انگیزه اعتراض به تعویض کلاه پهلوی به شاپو و انتشار شایعات مربوط به قریب الوقوع بودن کشف حجاب، صورت گرفت. سرکوب این قیام و دستگیری اسدی - نایب التولیه آستان قدس در تاریخ ۱۳۱۴/۹/۴ ه. ش، باعث برکناری فروغی - رئیس الوزراء - به واسطه خویشاوندی با اسدی شد. در تاریخ یازدهم آذر ۱۳۱۴ با جایگزینی محمود جم با حفظ سمت وزارت کشور به عنوان جانشین فروغی، دیگر جایی برای اقدامات محتاطانه باقی نماند و شاه به طور جدی مصمم به اجرای رسمی کشف حجاب شد. شاه در همین تاریخ و در جلسه معارفه نخست‌وزیر، ضمن بیان نفرت خود از چادر و چاقچور و اینکه موضوع زنان به مدت دو سال، فکر او را مشغول کرده، ضرورت اقدام رسمی برای کشف حجاب را گوشزد می‌کرد. رسمیت بخشیدن به کشف حجاب در دانشسرا و در حین اعطای دانشنامه فارغ التحصیلان، نشانگر توجه رضاخان به مراکز آموزشی به عنوان یکی از ارکان اصلی سیاست حجاب‌ستیزی بود. کما اینکه پیش از آن نیز برداشتن حجاب به تدریج از بین آموزگاران و دانش‌آموزان دختر مدارس آغاز شده بود و بیشتر اعضای اصلی کانون بانوان را نیز زنان فرهنگی تشکیل می‌دادند. کما اینکه هاجر تربیت - رئیس دانشسرای مقدماتی به ریاست کانون نیز انتخاب شد (رنجبر عمرانی، ۱۳۹۴).

۴- نهادهای فرهنگی و توسعه نیافتگی سیاسی در دوره رضاشاه

به قدرت رسیدن رضاخان در پی کودتای اسفند ۱۲۹۹ پیامدهای زیادی را برای ساختار قدرت در ایران معاصر در پی داشته است. رضاخان ابتدا خود را به عنوان یک نظامی موفق، سپس فرماندهی قابل، بعد از آن وزیر جنگ و در نهایت نخست‌وزیر و شاه معرفی کرد. او اقدامات مهم و متعددی را برای یکپارچگی سرزمینی، هویت ملی و همچنین توسعه انجام

داد. رویکرد رضاشاه به توسعه با الگوگیری از سیستم آتاتورک و یا به تعبیر بابی سعید «کمالیسم» قابل فهم می‌باشد. کمالیست‌ها با دنبال کردن راهبردهایی در مورد اسلام به سوی سکولاریزه کردن جامعه حرکت کردند. اولاً همگی تأیید کردند که اسلام باید کاملاً به یک دستورالعمل در حوزه اخلاق خصوصی تبدیل شود. زیربنای این امر، راهبرد دومی بود که تلاش می‌کرد تا با پذیرش سیاست خصمانه نسبت به اسلام، اهمیت آن را کاهش دهد.

سؤال اساسی این است که چرا ایران عصر رضاشاه به‌رغم تجربه نوسازی نتوانست به جامعه‌ای توسعه یافته به لحاظ سیاسی تبدیل شود؟ و مهم‌تر از آن به عنوان سؤال اصلی این پژوهش نقش نهادهای فرهنگی عصر رضاشاهی در این توسعه نیافتگی سیاسی چگونه بوده است؟ در پاسخ می‌توان گفت نوسازی در ایران فاقد مبانی نظری روشن، دقیق، هدفمند و چارچوب نظری منسجم و جامع بوده و به جای محتوای عمیق فلسفی مدرنیته و نوسازی اساسی، ساختاری، همه جانبه و فراگیر تحت تأثیر نوعی ایدئولوژی وارداتی نوسازی یا همان «کمالیسم» ترکیبی بوده است که در نهایت جامعه ایران را از حالت سنتی خارج کرد ولی نتوانست آن را به جامعه‌ای توسعه یافته تبدیل کند. مضافاً اینکه رویکرد نوسازی پهلوی اول-و همچنین پهلوی دوم- مبتنی بر ابعادی گزینشی از توسعه بوده است بدین ترتیب که توسعه اقتصادی و اجتماعی را بدون توسعه سیاسی تعقیب کرده بود. از اینروست که نهادهای فرهنگی در این رژیم به جای احترام به تنوع فرهنگی، صرفاً بدنبال تحمیل عناصر صوری، گزینشی، ظاهری و سطحی از توسعه بوده است. مفهوم «ظاهری و گزینشی» در این مسئله به حذف عناصر اسلامی بطور مثال حجاب در جامعه کاملاً اسلامی اشاره دارد. بطور مثال یکی از نهادهای فرهنگی در این دوره سازمان پیشاهنگی است که در متن و بستر اصلی خود یعنی مدرنیته به تقویت روحیه صلح جویی و تفاهم بین فرهنگی کمک می‌کرد. اما در ابعاد ملی، پیشاهنگی به تشکیلاتی وابسته به وزارت فرهنگ و عهده دار تربیت سیاسی و اجتماعی نوجوانان تبدیل شد. در شرح آن، منش‌های پاسداری، ادب و شجاعت، روحیه وفاداری و اطاعت مطلق در مقابل شاه و نظام سیاسی کشور مورد نظر بوده است. این سازمان برای پیشبرد اهداف خود با توسل به شیوه‌های مختلفی چون روش بازی و تفریح و استفاده از مراسم سمبولیسم به طور غیر مستقیم مخاطب را به باور محتوای پیام وادار می‌کرد. با اینحال هدف اصلی پیشاهنگی در دوره رضاشاه، تبدیل نوجوانان ایرانی به شهروندانی شاه پرست، مطیع قوانین و توانمند برای دفاع از نظام سیاسی خلاصه کرد (آشنا، ۱۳۸۴: ۲۷۴). بنابراین در یک تحلیل کلی می‌توان گفت جهت گیری این سازمان مانند سایر سازمان‌های فرهنگی حکومت رضاشاه، در جهت القای ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی به نوجوانان و حرکت به سوی نظامی

کردن فرهنگ و حذف دین به عنوان مهم ترین عامل آموزش های اخلاقی و جایگزین کردن تربیت تشکیلاتی برای ترویج ارزش ها و افعال اخلاقی بود (آشنا، ۱۳۸۴: ۲۷۷-۲۷۶).

رویکرد توسعه نیافتگی سیاسی عصر رضاشاه با طرد مولفه های اسلامی جامعه ایران نمود پیدا می کند. رضاشاه مجلس که نماد انتخابات و تجلی رای مردم محسوب می شود را به عنوان موجودیتی سرسپرده و مطیع مورد نظر داشت و از این رو لیست نامزدهای مجلس را کنترل می کرد و افراد را با عناوینی مانند «مناسب، بد، کله شق، مضر، دیوانه، خشک مغز، احمق، ... مغرور از شرکت در رقابت کنار می گذاشت». وی روزنامه های منتقد را محدود می کرد و جاسوسان بسیاری گمارده بود تا حداکثر کنترل را اعمال کند.

بدبینی و خشونت شاه مانع از اعتماد او به اطرافیانش می شد و لذا مدام تلاش می کرد کنترل خود را بر مجلس و احزاب تشدید کند. نخست وزیرانی را انتخاب می کرد که در تلقی عموم افرادی سست عنصر بودند و مردم آنها را دست نشانده ارزیابی می کردند؛ کسانی مانند فروغی، مستوفی و هدایت از این جمله افراد بودند (Elliot, 2004: 77).

رویکرد رضاشاه به توسعه فقط ابعاد ملی گرایی، سکولاریسم و سوسیالیسم دولتی را دربرمی گرفت زیرا اعتقادی به جمهوریت و مردم داری نداشت. رضاشاه در مواجهه با مخالفین دینی خود از جمله مدرس ها به سرکوب آنها پرداخت. او پس از تلاش صوری برای جمهوری خواهی و مخالفت علما و بازاریان و تجمع آنها در اطراف مجلس در بازگشت از قم اعلام کرد که برداشت من از صحبت های روحانیون این است که آنها خواهان حفظ اسلام هستند و جمهوریت اسلام را از میان برمی دارد (فرهادی و کاظمی، ۱۳۹۶: ۹۶). بر همین اساس نهاد فرهنگی همچون سازمان پرورش افکار بیش از آنچه نمادی از توسعه سیاسی محسوب شود و یا در جهت توزیع قدرت حرکت کند به بازوی تبلیغاتی رژیم تبدیل شده بود. در حقیقت سازمان پرورش افکار یک نهاد فرهنگی-سیاسی بود که در راستای یکپارچه سازی فرهنگی و الگوی مورد نظر حکومت رضاشاه عمل می کرد.

آبراهامیان معتقد است رضاشاه «انجمن پرورش افکار را به سرمشق از ماشین های تبلیغاتی ایتالیای فاشیست و آلمان نازی برای تفهیم آگاهی ملی به مردم از طریق مجله، جزوه، روزنامه، کتاب درسی و برنامه رادیویی تشکیل داد» (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۱۳۱).

این سازمان آینه تمام نمای آرمان رضاشاهی بود: یعنی ایجاد وحدت فکری و اتحاد معنوی و اتفاق کلمه، تقویت روحیه ملی گرایی با گرایش های یکدست و همگون، پی ریزی هویت واحد و امحاء تشت و جداسری و ارتقای فرهنگ عمومی و (هدایت، ۱۳۷۵: ۴۳۴ در کارگر اسفندیاری، ۱۳۹۵: ۱۴۵). بعد دیگر این سیاست تعهد به ناسیونالیسم بود. همانطور

که کمالیست‌ها مدل وستفالیایی دولت ملی را یگانه شکل مشروع و علمی اجتماع سیاسی می‌پنداشتند (سعید، ۱۳۹۰، چ دوم: ۸۶) ملت سازی رضاشاه مبتنی بر ایدئولوژی ناسیونالیسم بود. در حقیقت تلاش رضاشاه بر ساخت یک هویت جدیدی برای جامعه ایرانی بود. هویتی که در تفسیر و برداشت او از توسعه حادث در ترکیه آتاتورک، مبتنی بر طرد عناصر «غیر» بوده است. این فرایند طرد در دو عرصه تعهد به ناسیونالیسم و سکولاریسم تجلی پیدا کرد. در بعد ناسیونالیسم، رضاشاه با تأسیس نهادهای جدید و نو به ترویج باستان گرایی با تأکید نژاد آریایی و نیز تأسیس فرهنگستان زبان فارسی اقدام کرد (امینی و شیرازی، ۱۳۸۵: ۲۷۲). بر اساس اسناد و مدارک موجود، می‌توان گفت که در آن عصر، ایرانیت و شاه پرستی دو رکن مهم و جدانشدنی از مسیر تجدید تلقی می‌شدند و با یکدیگر همزاد بودند. شاه دوستی و شاه محوری، تلاش برای خلق وجهه کاریزمایی برای پادشاه و پیوند سلطنت با موجودیت ایران و ایران گرایی با تأکید بر لزوم تجدید عظمت ایران باستان، پس از انقلاب مشروطه به صورت یک آرمان درآمد و ناسیونالیسم یکی از زیرساخت‌های اساسی حکومت گشت (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۳۵-۲۳۲ در علم و همکاران، ۱۳۹۳: ۸۰-۷۹). این فرایند «طرد» در بعد دیگری نیز رواج داشت. به عبارت دقیق تر با مذهب زدایی - و یا در تصور رضاخان، سکولاریسم - در عرصه‌های همسوگوناگون بوده است. رضاشاه به عنوان پیرو سیاست کمالیسم، تلاش کرد راهبرد سوم آنها را پیگیری کند به این معنی که اسلام را همانند آنچه در ترکیه رایج شد به عنوان یک تشکل بیگانه با ایران مدرن معرفی می‌کرد و به این دلیل جنگ مذهب زدایانه را در جبهه‌های مختلف شروع کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۲۸).

در همین چارچوب است که مقصود اساسی از تأسیس نهاد فرهنگی «کانون بانوان» آنگونه که اسناد نشان می‌دهد «رفع حجاب بود و اعضای آن که غالباً مدیران مدارس و مأمورین وزارت معارف هستند، در این باب جدیت زیاد دارند و در مدارس دختران، رفع حجاب را ترویج نمودند» (سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۱۰۹۰۰۴، ۱۳۵۹). بنابراین، با وجود عدم تأکید صریح در اساسنامه کانون، هدف از ایجاد آن در این مرحله، زمینه سازی کشف حجاب یا چادربرداری بود. (نیرنوری ۹۱-۹۲: T1328). نکته‌ای که بدرالملوک بامداد نیز به صراحت بدان می‌پردازد: ضمن سایر اقدامات منظور اصلی، یعنی ترک چادر سیاه، متدرجاً پیشرفت می‌کرد. به این طریق که زنان عضو جمعیت، با راضی کردن خانواده‌های خود، یکی به یکی به برداشتن چادر مبادرت می‌نمودند و در مجالس سخنرانی، سایر بانوان را تشویق به ترک کفن سیاه می‌کردند. طوری که در هر نوبت از مجالس و اجتماعات کانون، عده تازه‌ای از بانوان بدون چادر حضور می‌یافتند. در حالیکه زنان فرهنگی در صف مقدم آنها بودند

(بامداد، ۱۳۴۷: ۹۰). بدین ترتیب سیاست‌های رضاشاه و رویکرد وی به توسعه جنبه گزینشی و سطحی داشت و بخش مهمی از جامعه سنتی ایران را نادیده می‌گرفت.

جمع بندی و نتیجه گیری

در مجموع می‌توان گفت رویکرد رضاشاه به توسعه تحت تاثیر ملاحظه تاثیرات آن در کشور ترکیه و به نوعی منبعث از «کمالیسم» در این کشور بوده است. به رغم اینکه توسعه در متن و بستر اصلی آن یعنی مدرنیته اروپایی دارای جنبه‌های متعدد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... بوده اما این تجربه به شکلی ناقص و سطحی توسط برخی کشورهای جهان و به طور مشخص ایران انتقال یافت. چنین تحولی به طور مشخص در دوره رضاشاه در ایران حادث شد. این دوره با تشکیل دولت شبه مطلقه مدرن و بازسازی جامعه براساس یک پروژه دستوری از بالا صورت گرفت. به همین دلیل برخی جنبه‌ها و ابعاد توسعه نادیده گرفته شد. این نوسازی آمرانه توسط برخی نهادها و سازمانها صورت گرفت. یکی از این نهادها، سازمان‌های فرهنگی بودند که می‌توانستند در ایجاد توسعه سیاسی ایفای نقش کنند. با اینحال به دلیل وابستگی به دولت به جای ایفای نقش موازی، عملاً نقش حامی سیاست‌های پهلوی اول را ایفا کردند. بدین ترتیب به بازوی حمایتی برای سیاست‌های وارداتی رضاشاه تبدیل شدند. به طور دقیق نهادهایی همچون سازمان پرورش افکار، کانون بانوان، نسوان وطنخواه و... عملاً رویکرد فرهنگی خود را به جای تشویق مشارکت سیاسی و فرهنگی در طرح‌های همسو با ارزش‌ها فرهنگی جامعه، بر مبنای مذهب زدایی و همچنین حجاب زدایی از جامعه ایران قرار دادند. بنابراین می‌توان گفت این نهادها در جهت نوسازی آمرانه رضاشاه و ابعاد گزینشی و سطحی از توسعه حرکت کرده و نتوانستند به عنوان نهادهایی مدنی عمل کنند که پیش برنده فرایند توسعه سیاسی باشند. به علاوه نقش فرهنگ سیاسی نیز موثر بوده است. فرهنگ سیاسی ایرانی با ویژگی‌های بدینی، بی‌اعتمادی و... که نشان دهنده فرهنگ سیاسی تبعی است نتوانست مشارکت سیاسی را تقویت کند و عملاً نهادهای فرهنگی به جای توسعه سیاسی به بازتولید استبداد در جامعه کمک کردند.

منابع و مآخذ:

- آبراهامیان، یرواند(۱۳۸۵)، «ایران بین دو انقلاب»، ج ۱۰، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیرشانه چی، تهران، نشر مرکز.
- آزاد ارمکی، تقی(۱۳۸۶)، «ابعاد هویت ایرانی»، در **از هویت ایرانی** (سلسله مقالات)، به کوشش زهرا حیاتی و محسن حسینی موخر، علی اکبر علی خانی، تهران، سوره مهر.
- آشنا، حسام الدین(۱۳۸۴)، **از سیاست تا فرهنگ**. تهران: سروش.
- تابکی، تورج(۱۳۷۶). **آذر یابجان در ایران معاصر**. ترجمه محمد کریم اشراق، تهران: توس.
- اشرف، احمد(۱۳۸۳)، «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، در: **ایران، هویت، ملیت، قومیت** (سلسله مقالات)، به کوشش حمید احمدی، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- احمدی، حمید(۱۳۸۸). **بنیادهای هویت ملی ایرانی**. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی اجتماعی.
- اکبری، محمدعلی(۱۳۸۴). **تبارشناسی هویت جدید ایرانی** (عصر قاجاریه و پهلوی)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی -بامداد، بدرالملوک (۱۳۴۷). **زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید**. تهران، ابن سینا، ج ۱.
- بشیریه، حسین(۱۳۸۳)، «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران: در ایران، هویت، ملیت، قومیت» (سلسله مقالات)، به کوشش حمید احمدی، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- بیگدلو، رضا(۱۳۸۱). باستانگرایی در ایران معاصر. تهران: نشر مرکز.
- حافظنیا، محمدرضا، (۱۳۸۵)، **مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی**، تهران: انتشارات سمت، چاپ دوازدهم.
- خدایار محبی، منوچهر(۱۳۲۵). **شریک مرد**. تهران، تابان.
- شهرام نیا، امیرمسعود(۱۳۸۶). **جهانی شدن و دموکراسی در ایران**. تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ سوم.
- سریع القلم، محمود(۱۳۹۳). **فرهنگ سیاسی ایران**، تهران: انشترات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ سوم.
- دریگی، بابک(۱۳۸۲)، **سازمان پرورش افکار**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- صفایی، ابراهیم(۱۳۵۶). **رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران**. تهران: وزارت فرهنگ و هنر
- قنبری، داریوش(۱۳۸۵). **دولت مدرن و یکپارچگی ملی در ایران**. تهران: تمدن ایرانی.
- کاتوزیان، محمدعلی(همایون)(۱۳۸۵). **اقتصاد سیاسی ایران**. ترجمه سعید نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز چاپ دوازدهم.
- طلوعی، محمود(۱۳۷۲) **پدر و پسر**. تهران، علمی.
- صفایی، ابراهیم(۱۳۵۶) **بنیادهای ملی در شهریاری رضاشاه کبیر**. تهران، وزارت فرهنگ و هنر.
- هدایت، مهدیقلی(۱۳۷۵)، **خاطرات و خطرات**، توشه ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از دوره زندگی من، تهران، نشر زوار

-اعتباریان خوراسگانی، اکبر، قلی پور مقدم، فرید(۱۳۹۶) "مرور تطبیقی نظر به های توسعه سیاسی"، مجله علمی-تخصصی **رویکردهای پژوهشی نوین در مدیریت و حسابداری**، شماره ۳، ص ۱۳۹-۱۲۶.

-امین زاده، محسن(۱۳۷۶)، توسعه سیاسی؛ **مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی**، شماره ۱۱۸-۱۱۷، صص ۱۱۷-۱۰۴.

-اصلاح، مهدی(۱۳۸۴) «**کشف حجاب، زمینه ها، پیامدها و واکنشها**»، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی -پای، لوسین (۱۳۷۰)، «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی»، ترجمه ی مجید محمدی، **نامه ی فرهنگ ۶-۵**، سال دوم پائیز و زمستان.

-صادقی، سید شمس الدین، قنبری، لقمان(۱۳۹۶). «فرهنگ سیاسی توده، دولتهای وامانده و مسئله توسعه سیاسی ایران»، **فصلنامه دولت پژوهی**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۱۱، صفحات ۱۵۹-۱۳۳.

-فرهادی، محمد، کاظمی، علی(۱۳۹۶)، «بررسی نقش نخبگان سیاسی ایران و ترکیه در توسعه سیاسی»، **مطالعات جامعه شناختی**، دوره ۲۴، شماره یک، صفحه ۹۹-۷۹.

-کارگر اسفندیاری، خدیجه(۱۳۸۵)، «پرورش افکار»، **فصلنامه نقد کتاب**، سال سوم، شماره ۱۱ و ۱۲، پائیز و زمستان، صفحات ۱۵۶-۱۴۳

-همراز، ویدا(۱۳۷۶)، «نهادهای فرهنگی در حکومت رضاشاه»، **فصلنامه تاریخ معاصر ایران**، سال اول، شماره اول، بهار. ۶۳-۵۶ -عطار زاده، مجتبی(۱۳۷۸)، دگرپذیری سیاسی و منافع ملی، **فصلنامه مطالعات راهبردی** شماره ۴، صفحه ۸۲-۵۳.

-ربیعی، اسماعیل، ساعی، احمدی، میرترابی، سعید(۱۳۹۸) «تاثیر درآمدهای نفتی بر روند دولت سازی در دوره پهلوی اول»، **فصلنامه علمی-پژوهشی رهیافت انقلاب اسلامی**، سال سیزدهم، شماره ۴۶، بهار ۱۳۹۸، صفحه ۱۱۶-۹۵.

-علم، محمدرضا، دشتی، فرزانه، میرزایی، بیژن(۱۳۹۳)، «برنامه تجدد و نوسازی ایران در عصر رضاشاه پهلوی»، **تحقیقات تاریخ اجتماعی**، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال چهارم، شماره اول، بهار و تابستان. صفحه ۸۶-۶۱.

-فرزانه پور، حسین، فیضی، سودابه(۱۳۹۷). «تاثیر فرهنگ سیاسی پاتریمونیالیستی بر توسعه فرهنگی دوره قاجاریه و پهلوی؛ گسست یا تداوم». **فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی**، سال دوازدهم، شماره ۴۲، صفحه ۱۶۰-۱۳۷.

-ملک پور، حمید، مطلبی، مسعود، ازغندی، علیرضا(۱۳۹۷)، «بررسی رابطه دولت و طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران» (مطالعه موردی ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴)، **فصلنامه علمی-پژوهشی رهیافت انقلاب اسلامی**، دوره ۱۲، شماره ۴۴، صفحه ۱۰۰-۷۹.

-نیزنوری، حمید(۱۳۲۸) «زن ایرانی در گذشتۀ و حال». **مجله اطلاعات ماهانه**. بهمن ماه، شماره ۱۱.

-پایان نامه ها

-میرزایی، ساناز(۱۳۹۲)، بررسی نقش نفت در توسعه سیاسی مطالعه تطبیقی کشورهای ایران، ترکیه، عربستان و مالزی، رساله دکتری

رشته جامعه شناسی سیاسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.

-معصوم یاراحمدی (۱۳۹۰) «بررسی تأثیر سیاست یکپارچه سازی فرهنگی حکومت رضاشاه در تمرکزگرایی» «پایان نامه درجه کارشناسی ارشد در رشته تاریخ، داذشگاه لرستان داذشکده ادبیات و علوم انسانی گروه تاریخ.

-منابع اینترنتی

-رنجبر عمرانی، حمیرا (۱۳۹۴) «کانون بانوان؛ پیکان سیاست حجاب ستیزی حکومت رضاخان از ظهور تا افول»، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، <http://www.iichs.ir/News-347>

-سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۱۰۹۰۰۴ مورخ ۱۳۵۹ ص ۳-۴، گزارش ارسالی به وزارت امور خارجه در سال ۱۳۱۴ش (سند شماره ۲).

-Bill, James & Robert Hardgrave, (1981), **Comparative politics: The quest for theory**, Boston University press

-Devos, bianca, werner, Christoph, (2014) **"Culture and Cultural Politics Under Reza Shah,"** New York, Routledge.

-Seymour Martin Lipset, **American Sociological Review**, Vol. 59, No. 1. (Feb., 1994), pp. 1-22.

-Pye, Lucian W, (1967), **Aspects of political development**, Boston: Little Brown

-Pye, Lucian. **Aspects of political Development.** (Boston. Brown and Co 1966)